

بررسی مدعاهای رقیب درباره نقش فشارهای خارجی در وقوع انقلاب اسلامی

امیر عظیمی دولت‌آبادی*

فائزه همت‌پور**

چکیده

در این مقاله با استفاده از روش تاریخی و مقایسه‌ای تلاش شده تا مهم‌ترین مدعاهایی که در خصوص نقش قدرت‌های خارجی در سرنگونی رژیم پهلوی ارائه شده است، بررسی و به این پرسش پاسخ داده شود که: مدعاهای رقیب در باب تاثیر فشارهای خارجی بر وقوع انقلاب ایران کدامند و کدام یک از مدعاها با واقعیت‌های تجربی انقلاب ایران مطابقت دارد؟ بدین منظور، ابتدا مهمترین ادعاهای موجود احصاء و بر اساس چارچوب مفهومی تحقیق دسته‌بندی و بررسی شد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این مدعاها شامل شش دسته‌اند و از «توطئه قدرت حامی» تا مدعای مخالف آن، یعنی «حمایت جدی و عدم تغییر مواضع قدرت حامی» را در بر می‌گیرند. بررسی این مدعاها نشان می‌دهد که همه ادعاهایی که قدرت‌های غربی و به‌ویژه آمریکا را عامل اصلی سرنگونی رژیم پهلوی می‌دانند با واقعیت‌های انقلاب ایران هم‌خوانی ندارد. اگرچه این به معنای بی‌تاثیری آنها نیست؛ بلکه فشارهای خارجی یکی از علل وقوع انقلاب ایران محسوب می‌شود. دولت آمریکا تا آخرین لحظه پشتیبان و حامی رژیم شاه بود و به هر طریقی برای ممانعت از

* استادیار گروه جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
aazimii@yahoo.com

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران،
nazaninhematpour@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۱۱

سقوط رژیم پهلوی تلاش کرد؛ اما به طور کاملاً ناخواسته‌ای مواضع دولت این کشور در قبال تحولات ایران، راه را برای موفقیت انقلاب اسلامی هموارتر نمود.

کلیدواژه‌ها: فشارهای خارجی، انقلاب اسلامی ایران، قدرت‌های بزرگ، آمریکا.

۱. مقدمه

محققین انقلاب‌ها، علل مختلفی را برای وقوع انقلاب‌ها برشمرده‌اند که یکی از مهم‌ترین این علل، فشارهای خارجی یا بین‌المللی است. از دیدگاه اسکاچپل، ارتباطات فراملی در پیدایش تمامی بحران‌های انقلابی اجتماعی سهم دارند و بطور ثابت به تعارض و پیامدهای انقلابی کمک کرده‌اند. آغاز و انجام تمام انقلاب‌ها، در جوامع مدرن، می‌بایست در یک ارتباط نزدیک با نابرابری‌های بین‌المللی ناشی از توسعه اقتصاد سرمایه‌داری و در مقیاس جهانی در قالب دولت ملت دیده شود. (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۳۶) به عقیده گلدستون نیز، فشارهای بین‌المللی همواره عامل مهمی در ایجاد بحران‌های انقلابی بوده‌اند. چنین فشارهایی در جهان معاصر حتی اهمیت بیشتری داشته‌اند، چرا که ابرقدرت‌های بین‌المللی (ایالات متحده و شوروی) در تعقیب استراتژی ژئوپولیتیک خود در صدد حمایت یا تضعیف رژیم‌ها در دولت‌های در حال توسعه برآمده‌اند. (گلدستون، ۱۳۸۵: ۱۱۸). به عبارت دیگر

انقلاب‌ها نیازمند مناسبات بین‌المللی مساعدی هستند. موفقیت انقلاب‌ها عمدتاً به حمایت خارجی که در مقاطع حساس صورت می‌گیرد یا قطع حمایت از رژیم موجود بستگی پیدا می‌کند. در مقابل، بسیاری از انقلاب‌ها بدلیل مداخله خارجی در حمایت از ضد انقلاب یا شکست خورده‌اند یا دچار واگشت شده‌اند. (گلدستون، ۱۳۹۶: ۳۹).

وی در مورد انقلاب اسلامی ایران نیز بر این باور است که پس از دهه‌ها حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده از محمدرضا شاه، که در طی آن امتیازات نخبگان داخلی به تدریج از بین رفت و قدرت ریاست‌اجرایی با استفاده از سرمایه‌گذاری‌ها و کمک‌های خارجی روبه‌رشد افزایش یافت، ایالات متحده شروع به پافشاری بر حقوق بشر نمود که باعث تضعیف الگوهای نئوپاتریمونیال حکمرانی شد. نتیجه این وضعیت افزایش فضای مانور نیروهای مخالف محمدرضا در ایران بود. اما شاه تنها اصلاحات محدودی انجام داد، در حالی که همچنان به دنبال جلب رضایت ایالات متحده بود. بنابراین، تداوم حمایت از

شاه به شکست سیاست های ایالات متحده در قبال این کشور منجر شد. نخبگان داخلی، ایالات متحده را دولتی تلقی می کردند که با ریاکاری از اصلاحات سطحی و ناچیز حمایت می کند و به حمایت از یک رژیم سرکوب گر ادامه می دهد، اما جو اصلاحات و فشار ایالات متحده، ریاست اجرایی را از سرکوب موثر بازداشت، در حالی که مخالفان را برای درخواست شان برای تغییر جری تر ساخت. افزایش قدرت مخالفان و حمایت مبهم و پرنوسان ایالات متحده از حاکمان نئوپاتریمونیال باعث شدت یافتن مخالفت ها شد که در انقلاب ایران در ۱۹۷۹م به اوج خود رسید. انقلاب ایران باعث به قدرت رسیدن نخبگانی شد که دشمن ایالات متحده بودند و سیاست خارجی خود را در قبال این کشور که برای رژیم پیشین یک متحد استوار تصور می شد، تغییر دادند. (گلدستون، ۱۳۸۵: ۱۱۷)

جان فوران نیز دیدگاهی مشابه گلدستون در باب انقلاب ایران دارد. به باور او، بی عملی قدرت کلیدی جهان، در معامله با ایران، زمینه را برای به نمایش درآمدن تمام و کمال موازنه ی داخلی نیروها هموار نمود و همین امر به موفقیت انقلاب منجر گردید. درست همانگونه که رابطه ی نزدیک شاه با آمریکا از ۱۹۵۳م/ ۱۳۳۲ش تا ۱۹۷۸م/ ۱۳۵۷ش قبل از هرچیز مشروعیت پادشاهی او را زیر سوال برده بود، نظام جهانی نیز در آن مقطع به سود پیروزی انقلاب عمل کرد؛ بدین معنی که قدرت محوری این نظام (آمریکا) به مداخله تجاوزآمیز و تعرضی در ایران مبادرت نورزید و مانع پیروزی انقلاب نشد. (فوران، ۱۳۹۴)

برژینسکی در کتاب خاطرات خود تحت عنوان "سقوط شاه، جان گروگان ها و منافع ملی" معتقد است که "در طول بحران ایران، فشارهای آمریکا در جهت اعطای امتیازات بیشتر به مخالفانش، فقط بی ثباتی را تشدید و در نتیجه ایجاد هرج و مرج کامل می کرد. خط مشی ما در باطن، اقدام قاطع شاه بود- اگرچه روش وزارت خارجه بطور کلی دوپهلوی بود- اما این خط مشی توسط سفیر ایالات متحده برای شاه و شاید از طرف وزارت خارجه برای سفیر آمریکا، بصورت مبهم و بی رمقی تعبیر می شد و هرگز صراحتاً از شاه خواسته نشد که سخت گیر باشد؛ از تاثیر اطمینان هایی که ایالات متحده در مورد پشتیبانی از شاه می داد، بعلت توام بودن با تذکراتی راجع به لزوم اقدامات بیشتر در خصوص پیشروی به سوی دموکراسی حقیقی، کاسته می شد و ائتلاف با مخالفان پیوسته به منزله ی هدف دلخواه، عنوان می گردید. منظور این نیست که وزارت خارجه، مسبب از دست رفتن ایران بود چون سوابق نشان می دهد که شاه- اگر خود می خواست و اراده می کرد- برای اتخاذ خط مشی سخت گیرانه تری حمایت می شد."

در حالی که محمدرضا پهلوی در کتاب " پاسخ به تاریخ " بیش از همه قدرت های خارجی را مسئول سرنگونی خود قلمداد می کند و در میان آنها آمریکا و انگلیس را مقصر اصلی می داند. شاه حتی در این کتاب دائم تکرار می کند که چون قصد داشت ایران را بصورت پنجمین قدرت جهان درآورد ابرقدرت ها ترسیدند و از تخت سرنگونش کردند. در همین راستا، سمیعی معتقد است

دولت های آمریکا و انگلیس همچنان با الگوی استعمار در سایه در سیاست ایران اعمال نفوذ می کردند. حضور فعال آنان با توجه به سه شاهد: مطابقت الگوی سیاست خارجی ایران با سیاست های مورد نظر کاخ سفید، حضور فعال و غیر عادی سفارتخانه های آمریکا و انگلیس در سیاست ایران و نیز وابستگی روانی شاه و دولتمردان ایرانی به دولت های استعماری، روشن و آشکار می شود. آن دولت ها پس از اصرار شاه بر بالا بردن قیمت نفت اجماع خود را در پشتیبانی از او از دست دادند و بدین ترتیب شاه مهمترین حامی سیاسی خود را از دست داد. (سمیعی، ۱۳۹۷: ۶۱۹).

به باور سمیعی، پس از آنکه شاه در مقابل درخواست رهبران غرب ایستادگی کرد و حاضر به تثبیت قیمت نفت نشد و از شخصیت سر به راه به یک مهره سرکش تبدیل شد، رهبران آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه در دی ماه ۵۷ در جزیره گوادلوپ تصمیم گرفتند که پشت شاه را خالی کنند (همان: ۶۱۴-۶۱۵).

در مقابل دیدگاههای فوق، چارلز کورزمن اما بر این عقیده است که ایالات متحده به التزام و قول خود در حمایت از شاه ادامه داد. هرچند شاه کاملاً با آن اطمینان نداشت؛ اما هیچ مدرکی دال بر اینکه فشارهای بین المللی عکس العمل رژیم را در برابر اعتراضات تضییق کرده باشند، وجود ندارد. به باور کورزمن، گسست و ناهمخوانی میان عوامل عینی و ذهنی در انقلاب ایران موجب پیروزی انقلابیون شد. ساختار سیاسی موجود در آستانه انقلاب، برحسب شاخص های گوناگون ساختار شکننده ای نبود و انقلابیون تصور نمی کردند که دولت ضعیف شده است یا فرصت های ساختاری به روی انقلابیون گشوده شده است. انقلابیون به این نتیجه رسیده بودند که آن ساختار قدرتمند در مقابل توان این جنبش قدرتمند، تاب مقاومت ندارد. به عبارت دقیق تر، مردم ایران قدرت اجبارآمیز و قوه قهریه دولت را در جلوگیری از رسیدن به هدف معترضان، منفعل و ناتوان تلقی کردند. در عین حال این واقعه حاکی از آن است که مردم ایران فرصت های سیاسی را به عنوان نتیجه ای از رشد اپوزیسیون، گسترش یافته تلقی کردند. قوت جنبش انقلابی، حتی لیبرال های غیر

انقلابی را به پیوستن بدان سوق داد. ایرانیان با عمل کردن براساس این ادراک و تصور از قدرت اپوزیسیون، ساختار فرصت را از طریق برقراری روابط دوستانه با ارتش و بی خاصیت کردن آن به عنوان یک نیروی اجبارگر تغییر دادند. به بیان تئوریک تر، یک عدم انطباقی بین ساختار فرصت های سیاسی و ادراکات مردم از فرصت های سیاسی به وجود آمد. به جای محاسبه فرصت ها صرفا براساس تغییرات در دولت، آنچنان که توکویل مدعی است، ظاهرا ایرانیان فرصت ها را براساس تغییرات در اپوزیسیون محاسبه کرده بودند. لذا نهایتا ادراکات مردم، تحقق خویش را دیکته کرد. در واقع توازن قوا به سمت اپوزیسیون میل کرد و ثابت شد که ادراکات، قوی تر از ساختار دولت هستند. (کورزمن، ۱۹۹۶)

همانگونه که ملاحظه می شود، درباره تاثیر فشارهای خارجی بر وقوع انقلاب اسلامی ایران و سرنگونی رژیم پهلوی ادعاهای مختلفی وجود دارد به گونه ای که برخی از آنها باهم متناقض هستند. این پژوهش به دنبال شناسایی، احصاء و دسته بندی و بررسی مهمترین این مدعاهاست. سوالی که در این زمینه دنبال می شود این است که: مدعاهای رقیب درباره ی تاثیر فشارهای خارجی بر وقوع انقلاب اسلامی ایران کدامند و کدام یک از مدعاها با واقعیت های تجربی انقلاب ایران مطابقت دارد؟

۲. ادبیات تحقیق

"فشارهای خارجی" بر دولت ها که با عباراتی چون "فشارهای بین المللی"، "شرایط و زمینه ی مساعد جهانی"، "زمینه ی آسان گیر جهانی" و "بازگشایی نظام جهانی" و نظایر آن یاد شده است در بیشتر نظریه های انقلاب، خصوصا نظریه های متاخر، به عنوان یکی از سازه های انقلاب مطرح گردیده است. اگرچه ریشه های این مفهوم را می توان تا نسل اول نظریه های انقلاب و در اندیشه های افرادی چون بریتون دنبال نمود و در نسل دوم نظریه ها نزد کسانی چون جانسون آن را پیگیری کرد؛ ولی در نسل سوم نظریه های انقلاب است که "فشارهای خارجی" به عنوان یک عامل مستقل وارد نظریه های انقلاب می شود و در نسل چهارم، جوانب مختلف آن بررسی و ارتباطش با سایر عوامل مشخص می گردد (عظیمی دولت آبادی، ۱۳۹۶). آنچه در این تحقیق نیز مورد نظر است مهم ترین نظریه پردازان نسل های اخیر تئوری های انقلاب ها است.

۱.۲ تدا اسکاچپل و ساختارهای بین‌المللی

در نسل سوم نسل سوم نظریه‌های انقلاب که عمدتاً به رهیافت ساختاری انقلابها معروفند، تدا اسکاچپل به عنوان مهمترین نظریه پرداز این نسل معتقد است که برای تبیین انقلاب‌های اجتماعی باید سه اصل مهم تحلیلی جدید را مورد توجه قرار داد؛ اولاً، انقلاب‌ها را باید با دیدگاه ساختارگرایانه و غیرارادی تبیین کرد، نه یا یک رهیافت اراده‌گرایانه و دلبخواهانه. به نظر وی فهم مناسب انقلاب‌های اجتماعی نیازمند این است که تحلیل‌گر در بررسی علل و فرآیندهای انقلاب یک رهیافت غیرارادی و ساختارگرا اتخاذ کند. ثانیاً، برای تبیین انقلاب‌ها باید آنها را یک پدیده بین‌المللی در نظر گرفت که در درون شرایط و ساختارهای بین‌المللی و جهانی اتفاق می‌افتد و محدود به مرزها و عوامل ملی نیستند. انقلاب‌های اجتماعی نمی‌توانند بدون توجه جدی به ساختار بین‌الملل و جریان‌های تاریخی تبیین شوند. ثالثاً، نباید دولت و دستگاه‌های اجرایی حاکم در یک کشور را صرفاً نماینده منافع ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی آن جامعه دانست و گمان برد که دولت هیچ استقلال عمل ندارد و منافع دیگری را دنبال نمی‌کند. درحالی‌که، دولت و سازمانهای اجرایی منافع خاص خود را دارند و قبل از هرچیز فعالیت‌های آنها در جهت تحقق این منافع است. (پناهی، ۱۳۹۳:۱۶۸)

اسکاچپل و سایر نظریه پردازان نسل سوم انقلاب‌ها، بصورت نظام‌مندی به این موضوع اشاره کرده‌اند که چون حکومت‌ها به صحنه رقابت‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی کشیده می‌شوند، تغییرات اساسی در وجوه مختلف سازماندهی داخلی آنها روی می‌دهد. عبارت دقیق‌تر، مداخله، تجاوز و فشارهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی انگیزه‌ها یا نیازهای ضروری را ایجاد می‌کند که حکومت‌ها و صاحبان زمین را وادار به مخالفت با وجوه بنیادین سازماندهی زراعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ساخته، از این رو انگیزه و نیرویی برای تغییر انقلابی خلق می‌کند. (گلدستون، ۱۳۸۵:۲۳۱) به بیان اسکاچپل، تعادل بین‌المللی و درگیری‌های نظامی، فضای مناسبی را برای پیروزی انقلاب‌های اجتماعی فراهم می‌کند. انقلاب‌های اجتماعی نه تنها تحت تاثیر سیاست بین‌المللی، بلکه متأثر از فشاراقتصاد جهانی و نظامهای تازه تاسیس حکومتی نیز قرار داشته‌اند (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۴۱). به عقیده وی هیچ‌یک از نظریه‌های انقلابی نمی‌توانند منکر نقش تحولات بین‌المللی و تاریخی در روند انقلاب‌های اجتماعی باشند گرچه اکثر نظریه‌های انقلابی متأسفانه نتوانسته‌اند به تحلیل این نقش بپردازند. (اسکاچپل، ۱۳۷۶: ۴۲)

۲.۲ والتر گلدفرانگ و بستر جهانی

به باور گلدفرانگ، اسکاچپل در تحقیق خود در مورد انقلابهای اجتماعی بزرگ، آرایش نظام جهانی به منزله ی یک کل، و بستر بین المللی آن زمان را به مثابه عللی لازم، مطرح نکرده است. با توجه به مقتضیات زمان کنونی و نیز نواحی پیرامونی نظام جهانی، این شرایط، اهمیت فزاینده ای می یابند. برای مثال، در فرانسه ۱۷۸۹، هیچ قدرت و یا ترکیبی از قدرتهای بزرگ نبودند که بتوانند مانع انقلاب شوند. در روسیه ی ۱۹۱۷، جنگ جهانی توان و انرژی دیگر قدرتهای بزرگ جهانی را گرفته بود، قوای اعزامی آنها آن قدر کم بودند و دیر رسیدند، که نتوانستند جلوی جریان سرخ را بگیرند (گلدفرانگ، ۱۹۷۹: ۱۳۶).

به عقیده وی در مورد دولتهای کمابیش پیرامونی، متغیرهای نظام جهانی اهمیت بیشتری پیدا می کنند. والرشتاین نشان داده بود که چگونه وضعیت بین المللی، قیام هلندی ها در برابر اسپانیا (در سال ۱۹۷۰) را تسهیل کرده بود: انگلستان می خواست هابسبورگ و فرانسه تضعیف شوند، فرانسه هم نمی خواست پروتستانیسیم رشد کند و به همین خاطر فلج شده بود. جنبشهای موفق استقلال طلب [در کشورهای] آمریکای لاتین در اوایل قرن نوزدهم حاکی از صعود بریتانیای کبیر به هژمونی جهانی و زوال قدرت اسپانیا بود و شاید این عوامل بیش از هر تغییر داخلی بر این جنبش ها تاثیر داشته است. در این دوران نیز، انقلاب کوبا در وهله ی اول تحت تاثیر اختلاف نظرها در ایالات متحده و سپس رقابت این کشور در جنگ سرد برای حفظ سیر سعودی اش [در نظام جهانی] بود. آرایش قدرتهای بزرگ تا حدی تعیین بخش انقلاب ویتنام بود: جایگزینی ژاپنی ها به جای فرانسوی ها و تلاش فرانسوی ها برای برقراری مجدد حاکمیت خود در این کشور؛ تلاش آمریکا برای متوقف ساختن جریان رو به گسترش کمونیسم؛ و تلاش چین و شوروی برای بی اثر ساختن آن تلاشها. گلدفرانگ معتقد است به راحتی نمیتوان تنوع «بسترهای جهانی مساعد» و تاثیر آن بر وقوع انقلابها را به فرمول واحدی فرو کاست. بلکه می توان احتمالاتی را پیشنهاد کرد. اول اینکه اشتغال خاطر قدرتهای بزرگ به جنگ یا یک سری مشکلات داخلی، احتمال انقلاب را افزایش میدهد. این قاعده هم در معنای کلی در مورد نظام جهانی به مثابه یک کل، و هم در معنای خاص آن، برای انقلاب در جوامع تحت سلطه ی یک قدرت واحد صادق است. دوم اینکه، وقتی قدرتهای بزرگ در برابر یکدیگر به توازن قوا می رسند، به خصوص اگر این توازن قوا ستیزه جویانه باشد، احتمال انقلاب افزایش می یابد. سوم اینکه، اگر جنبش های شورشی بسیار بیش از دشمنانشان از حمایتهای خارجی بهره مند شوند،

احتمال انقلاب افزایش می یابد. در همین حال ذکر این نکته حائز اهمیت است که «دخالت خارجی» در حمایت از نظم کهن در صورتیکه خیلی کم باشد و یا خیلی دیر صورت گیرد ممکن است فرآیند انقلاب را تعمیق و تسریع کند؛ این درسی است که ایالات متحده در کوبا آموخت و در گواتمالا، ونزولا و شیلی به کار بست (گلدفرانک، ۱۹۷۹: ۱۴۷)

۳.۲ جان فوران و نظام جهانی

به نظر فوران، نظام جهانی (باز) یکی از پنج عامل اصلی تبیین کننده انقلاب‌های جهان سوم محسوب می شود. "نظام جهانی باز" راه را برای نظارت و نفوذ قدرت‌های خارجی و حمایت از جنبش انقلابی فراهم می کند. نظام جهانی باز، می تواند به عنوان فشار از جانب نهادهای بین المللی جهت بهبود وضعیت حقوق بشر در کشور اعمال شود، یا می تواند تغییر نگرش در سیاست خارجی کشور یا کشورهای حامی رژیم سرکوبگر باشد که فضای تنفسی برای مخالفان رژیم ایجاد می کند. وقتی این عامل با رکود اقتصادی همراه شود ترکیب نیرومندی برای موفقیت جنبش‌های انقلابی بوجود می آورند (پناهی، ۱۳۹۳: ۱۸۱). تحقق چنین وضعیتی ممکن است حاصل آشفتگی در اقتصاد قدرتهای مرکزی بر اثر جنگ یا رکود اقتصادی، یا نتیجه رقابتهای بین یک یا چند نمونه از این قدرتهای مرکزی، یا ناشی از رهنمودهای متفاوتی باشد که به دیکتاتورهای جهان سوم می رسد، یا اینکه حاصل انشعاب در سیاست خارجی کشور در هنگامه خیزش مردم یا بیداری آنها باشد (فوران، ۱۳۸۲: ۳۰۲).

۳. چارچوب مفهومی

فشارهای خارجی و تاثیر آن بر شکل گیری انقلابها، متنوع و پیچیده است. رقابتهای نظامی و اقتصادی بین المللی می تواند ثبات داخلی رژیم های حاکم را از بین ببرد. بدینگونه که هزینه های جنگ یا تغییرات اقتصادی به اعتماد مردم و نخبگان به حکومت آسیب رسانده و منابع دولت را صرف مقابله با بی نظمی و اغتشاش نماید و نقطه آغازی باشد بر پیدایش انقلابها. تاثیرات ایدئولوژیکی جنبشهای انقلابی در یک کشور می تواند هم به لحاظ شکلی و هم محتوایی بر کشورهای دیگر اثرگذار باشد. همانگونه که انقلابهای ۱۸۴۸ اروپای غربی، ۱۹۸۹ اروپای شرقی و ۲۰۱۱ عربی نشان داد، یک انقلاب می تواند موجی از انقلابها

را در طول تاریخ پدید آورد. همچنین مداخله مستقیم یا اقدامات مداخله گرایانه دیپلماتیک سایر کشورها نیز می تواند در وقوع انقلاب تاثیرگذار باشد و حتی در برخی موارد، عدم مداخله بین المللی یا عدم حمایت یا تهدید به عدم حمایت از رژیم سیاسی ممکن است به جنبش انقلابی اجازه رشد بدهد. مجرای دیگری که نظام بین الملل امکان دارد انقلابها را تحت تاثیر قرار دهد شبکه های تجارت بین المللی و اقدامات سازمانها و اتحادیه های فراملی است (گلدستون و فوران، ۱۳۹۳: ۱۱۳-۱۱۵).

در مجموع دیدگاههایی که انقلابها را با ارجاع به چند و چون نیروهای خارجی و شرایط بین الملل تبیین می کنند معمولاً مجموعه ای از ساختارها و بسترها، فشارها و اقدام های بین المللی را در نظر می گیرند که در بروز پدیده انقلابی دخیل اند. این عوامل خارجی را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- بستر و شرایط خاص بین المللی: در این مورد آن دسته از تحولات در شرایط بین المللی و قطب بندی های قدرت در عرصه جهانی مورد تاکید است که بستر مساعدی را برای وقوع وضعیت انقلابی و پیروزی انقلاب فراهم می آورد. برخی از این بسترها شرایط عبارتند از:

امواج دموکراتیزاسیون و امواج انقلابی

حاد شدن رقابت میان قطب های قدرت جهانی در جهان چندقطبی

تشدید رقابت میان قطب های قدرت بر سر گسترش دامنه سیطره خویش

تغییر موازنه بین قطب های قدرت

پیدایش قطب جدید یا فعال شدن قطب خفته

تفاهم قطب های قدرت، تقسیم حوزه نفوذ و یا قطع حمایت از رژیم تحت حمایت

۲. عزم و طراحی قدرت حامی: گاهی برنامه ریزی و اداره ی قدرت یا قدرت های

حامی برای اصلاح یا تغییر بنیادی رژیم مورد حمایت، موجب تضعیف موقعیت و در

نهایت فروپاشی آن می شود. این عزم و برنامه ریزی می تواند به علل زیر باشد:

تغییر در اصول سیاست خارجی رژیم حامی

آینده نگری برای حفظ منافع درازمدت

تصمیم به اصلاح رژیم مورد حمایت

۳. ضعف یا ناتوانی قدرت حامی: گاهی، علت پیروزی انقلاب، ضعف و ناتوانی قدرت حامی پنداشته می شود که این ضعف می تواند ناشی از عوامل زیر باشد:

ضعف اطلاعاتی

ضعف تصمیم گیری از سوی قدرت حامی (معمار، ۱۳۸۸: ۷۸).

۴. روش تحقیق

این تحقیق از نوع تحقیقات اکتشافی - توصیفی است و روش بکارگرفته شده در آن روش تاریخی و مقایسه ای می باشد و از روش اسنادی نیز برای گردآوری اطلاعات استفاده شده است. منظور از تحقیق تاریخی، از آن دست تحقیقاتی است که بر موضوعی معین که در گذشته و یا در یک مقطع زمانی مشخص اتفاق افتاده، صورت می گیرد. تلاش محقق در روش تاریخی بر آن است که حقایق گذشته را از طریق جمع آوری اطلاعات، ارزشیابی و بررسی صحت و سقم این اطلاعات، ترکیب دلایل مستدل و تجزیه و تحلیل آنها، به صورتی منظم و عینی ارائه کند و نتایج پژوهشی قابل دفاع را در ارتباط با فرض یا فرض-های ویژه تحقیق نتیجه بگیرد (نادری، سیف‌نراقی، ۱۳۸۵: ۶۶).

۵. مفاهیم تحقیق

۱- انقلاب: انقلاب یک حرکت جمعی توده ای فرا قانونی است که به سرنگونی رژیم و دگرگونی اساسی و سریع خاستگاه اجتماعی (طبقاتی) نخبگان سیاسی حاکم منجر می شود. (پناهی، ۱۳۹۳: ۳۷). در این تحقیق منظور از انقلاب ایران، انقلاب اسلامی ایران است که در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ (۱۱ فوریه ۱۹۷۹) با مشارکت اقشار مختلف مردم به رهبری امام خمینی انجام پذیرفت و با سرنگونی حکومت پهلوی، زمینه ی پایان نظام پادشاهی و روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی را فراهم کرد.

۲- فشارهای خارجی: منظور از فشارهای خارجی این است که نه جبهه ی انقلابی و نه نظام سیاسی حاکم به تنهایی در سرنوشت وضعیت انقلابی و پیروزی انقلاب تعیین کننده نیستند؛ بلکه نیروها و عوامل خارجی دخیل در چالش قدرت نیز حائز اهمیت اند. در واقع، این عامل خارجی است که می تواند کفه ی ترازوی چالش قدرت را به سود جبهه ای و زیان جبهه ای دیگر سنگین کند. به عبارت دیگر، انقلاب‌ها زمانی به بار می نشینند که

قدرت های حامی حکومت، کمک های نظامی، تسلیحاتی، امنیتی و حمایت های سیاسی خویش را از رژیم تحت حمایت دریغ کنند، یا به دلایلی از ارائه چنین حمایت هایی امتناع کنند و یا آن را به جبهه ی انقلابی ها اعطا نمایند. همچنین این احتمال هست که بستر و شرایط بین المللی برای سرکوب شدید و موثر مخالفان مساعد و مناسب نباشد و همه ی اینها موجب تضعیف و بی پشتوانه شدن نظام حاکم شوند. به عبارت دیگر، منظور از فشارهای خارجی، فشارهای فراملی است که از بیرون، نظام سیاسی و چالش گران آن را تحت تاثیر قرار می دهد به گونه ای که اقدامات و عملکردهای رژیم سیاسی را محدود یا کنترل کرده و دست چالش گران را برای فعالیت علیه نظام حاکم باز می گذارد. تغییر موضع قدرت یا قدرت های حامی (عدم حمایت از رژیم یا حمایت از انقلابیون)؛ مداخلات بازیگران خارجی (قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای و نهادها و سازمان های بین المللی و حقوق بشری) در جهت حمایت از مخالفان و فشار بر رژیم؛ وقوع انقلاب در همسایگی (امواج انقلابی و تاثیر تسلسل سقوط رژیم های اقتدارگرا بر رژیم و مخالفان) و نظایر آن بخشی از این فشارها می باشد. (عظیمی، ۱۳۹۳؛ معمار، ۱۳۸۸)

۶. یافته های تحقیق

مهمترین مدعاهای مطرح شده در باب نقش قدرتهای خارجی در وقوع انقلاب اسلامی ایران و چند و چون این مسئله را می توان در نگاه و اندیشه برخی از محققان، صاحب نظران و شخصیت ها پیدا نمود. این مدعاها مهمترین مدعاهای مطرح شده در این زمینه می باشند و سایر مدعاها را می توان ذیل آنها دسته بندی کرد.

۱.۶ تمایل دولت آمریکا به برکناری شاه

به عقیده رفیع پور در کنار عوامل سیاسی داخلی، عوامل سیاسی خارجی نیز جریان اشاعه و گسترش انقلاب در ایران موثر بوده است. شاه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در نوامبر ۱۹۷۶ (۱۳۵۵)، مبالغ زیادی جهت تبلیغ برای فورد در مقابل کارتر سرمایه گذاری و از این طریق مستقیماً در سیاست آمریکا دخالت نمود، عکس العمل کارتر (پس از پیروزی در انتخابات) مورد انتظار بود. در قالب سیاست "حقوق بشر"، کارتر انتظار آزادی سیاسی

بیشتر خود را از شاه در ایران و تغییرات سیاسی متناسب با آنرا ابراز کرد. (رفیع پور، ۱۳۷۷: ۹۳)

این انتظار کارتر در عین حال مبتنی بر یک مشروعیت سیاسی در آمریکا و اروپا بود. زیرا کمونیسم شوروی در آن زمان، به رهبری برژنف در اوج قدرت خود و در حال گسترش (تهدید و اشغال افغانستان) بود. لذا با وجود احساس استبداد در حکومت ایران و نارضایتی شدید مردم، آمریکا و اروپا نگران سقوط ایران در دامن کمونیسم بودند. شاه نیز برای ارضا خاطر کاتر دو کار را انجام داد: ۱- تغییر کابینه: او نخست وزیر کهنه کار خود، امیرعباس هویدا، همراه با چندین نفر از وزرایش را عزل و به جای وی جمشید آموزگار را انتصاب نمود. ۲- پرهیز از بکارگیری زور در مقابله با ناراضیان (همان).

رفیع پور معتقدست که این اقدام دو تاثیر را در جامعه به همراه داشت: ۱- در پی شل کردن ابزار کنترل، در واقع موانع اشاعه و گسترش نارضایتی آشکار برداشته شد و کسانی که تاکنون از ترسشان جرات ابراز نارضایتی نداشتند، مخصوصاً قشر متوسط محتاط، اکنون شهامت ابراز نارضایتی پیدا کرده بودند. ۲- در آغاز و در مراحل میانی شورش ها از بکارگیری تمام نیروی ارتش خودداری شد که در نتیجه جریان انقلاب را شتاب بخشید. از این رو باید نتیجه گرفت که رییس جمهور آمریکا و مشاورانش باید بخوبی می دانستند که از شاه چه می خواهند، آنها باید بخوبی واقف بوده باشند که اگر شاه عنان کنترل را کمی شل کند و جلوی ارتش را در مرحله آغازین و میانی گسترش شورش بگیرد، شورش گسترش یافته و به انقلاب تبدیل خواهد شد. بنابراین حقوق بشر و آزادی سیاسی باید فقط وسیله و بهانه ای بوده باشد، تا شاه عنان را شل کند. در نتیجه باید به برخی از تحلیلگران نظیر ارانی حق داد، که آمریکا خود می خواسته است که شاه را از طریق یک شورش محدود، همراه با کنترل ارتش از طریق ژنرال هويزر مجبور به برکناری کند. البته این بدان معنی نیست که تمامی جریان انقلاب با تمام وسعتش و اتفاقاتی که روی داد، مورد نظر آمریکا بوده است. در کنار نقش های آشکار و پنهان آمریکا در مراحل مختلف انقلاب، نقش رادیوهای خارجی در عقیده سازی در اروپا و تحت فشار قراردادن شاه و یا دادن اخبار دقیق بر ضد شاه در ایران و تهییج مردم نیز بسیار موثر بود. (رفیع پور، ۱۳۷۷: ۹۶)

۲.۶ فقدان حمایت دولت آمریکا از شاه در زمان نیاز

ماروین زونیس معتقدست که شاه از منابع مختلفی حمایت روانی دریافت می کرد و به پیوندهای خود با گروه کوچکی از نزدیکان شخصی اش دلبستگی داشت و این پیوندها چنان نزدیک بود که نوعی کیفیت جفت های روانی پیدا کرده بود. سه نفر برای شاه این نقش را ایفا می کردند: ۱- ارنست پرون، فرزند باغبان دبیرستان روزه در سوئیس که شاه توسط پدرش برای کسب آموزشی مناسب رهبری آینده کشور به آنجا اعزام شده بود. وی در سال ۱۳۱۵ همراه با شاه از سوئیس به ایران آمد و تا اواسط دهه ۱۳۵۰ در کاخهای مختلف سلطنتی زندگی کرد. ۲- اسد الله علم، دوست دوران کودکی و نخست وزیر و وزیر دربار بعدی او بود. ۳- خواهر دوقلوی شاه، شاهزاده اشرف پهلوی بود. در دوره های مختلف زندگی شاه، درهم آمیختگی روانی میان او و یکی از این افراد، به او این قدرت را می داد که برپای خود بایستد. منبع حمایت روانی دیگری که وجود داشت این بود که شاه در سراسر عمر خود اعتقاد به یک خداوند مراقب و حامی را حس می کرد که موفقیت او را در انجام یک ماموریت الهی، مقدر کرده بود. از زمانی که بعضی ائمه شیعه از خاندان حضرت محمد (ص) را در مکاشفه دیده بود، و پس از آن از یک سلسله بیماری های مرگبار کودکی نجات یافته بود، باور کرده بود که نظر کرده است و برای انجام یک ماموریت الهی برگزیده شده است. (زونیس، ۱۳۷۰: ۳۹)

و سرانجام، شاه از پیوند سیاسی با ایالات متحده آمریکا، قدرت روانی می گرفت. شاه با هشت رییس جمهور ایالات متحده از فرانکلین دلانوروزولت تا جیمی کارتر ملاقات و معامله کرده بود. این چهار ساخت و کار- تحسین دیگران، جفت بودن با اشخاص دیگر، حمایت الهی و پشتیبانی جدی ایالات متحده ذخیره روانی لازم را در اختیار شاه قرار داده بود تا او بتواند جنبه های منفعل و وابسته شخصیت خود را در دیگران فراقنی کند، و هویت مثبت خویش را حفظ نماید. (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۰). اما هنگامی که شاه بیش از همه به این چهار منبع اصلی نیرو نیاز داشت- هنگامی که ناگزیر بود با انقلاب روبرو شود و بر قدرتمندترین مبارزه جوئی در مقابل فرمانروایی خود فائق آید- هریک از این منابع قدرت به نحوی او را تنها گذاشته بودند.

ایالات متحده نیز حمایت خود را از او دریغ کرد. جیمی کارتر، در مبارزه انتخاباتی خود در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) و در نخستین سال ریاست جمهوری، بارها و بارها این مطلب را تکرار کرد که بین المللی کردن حقوق بشر و محدود کردن فروش اسلحه ایالات متحده به

خارج، دو رکن اصلی سیاست خارجی او را تشکیل می دهد. شاه دریافت که او آماج اصلی این اهداف جدید است. وی به این نتیجه رسید که ایالات متحده او را رها کرده است، آن هم درست هنگامی که بیش از همیشه به رابطه روانی خود با ایالات متحده نیاز داشت. (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۲)

با در نظر گرفتن عمق انکار ناپذیر مسئولیت ایالات متحده در قبال رژیم شاه، ضروری بود که این کشور نسبت به ابعاد پیچیده مسئولیت خود آگاه باشد و از موضع درک این مسئولیت در قبال شاه دست به عمل بزند. این تحلیل حاکی از آن است که ایالات متحده هیچ یک از این کارها را نکرد. ایالات متحده به رشد عظمت طلبی شاه کمک کرد، اما به سیاست هایی که شاه دنبال می کرد اعتراضی نکرد و یا در جهت تعدیل آن نکوشید. هنگامی که مردم ایران شروع به بیان نارضایتی خود از حکومت کردند، ایالات متحده نه تنها با شکایات آنها همراه شد بلکه برخلاف آنچه از یک دوست ثابت قدم انتظار می رود شاه را از مشاورت خود نیز محروم کرد و هیچگونه رهنمود موثری برای آرام کردن خشم مردم در اختیارش قرار نداد، در نتیجه، سیاست های شاه به خشم افسارگسیخته تری علیه او منجر شد. (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۷۲)

به باور زونیس، ایالات متحده می توانست طی ماههای انقلاب دست به مداخله ای بسیار موثر بزند. اگر آمریکا درک کرده بود که سرچشمه های قدرت روانی شاه یکی پس از دیگری تنهایش گذاشته اند، می توانست بهتر دریابد که پیوندهای او با ایالات متحده تا چه اندازه برایش اهمیت پیدا کرده است. (زونیس، ۱۳۷۰: ۴۷۵)

۳.۶ سردرگمی آمریکا در حمایت از شاه

جان دی استمپل بر این عقیده است که اگر دخالت ایالات متحده در بازگرداندن شاه به قدرت، در سال ۱۹۵۳، اولین نشانه درگیری فعال آمریکا در امور داخلی ایران باشد، سال ۱۹۶۴ نشانه دیگر را رقم می زند. به باور وی، احساسات ضد آمریکایی بین سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۸ در ایران جوانه زد و این در حالی بود که هرروز خانواده های بیشتری از آمریکاییان وارد ایران می شدند. شتاب در طرح و اجرای برنامه های پیچیده توسعه و پیشرفت و استفاده از کارکنان فنی غیربومی، احساس ترس از بیگانگان را در ایران شدت بخشید. کینه از حضور کارکنان سیاسی از کشورهای خارجی دیگر که روی برنامه مشابهی کار می کردند، موجب شده بود تا مردم در خیابان ها، همه غریبان را آمریکایی تصور کنند.

در سال ۱۹۷۸ کمی بیش از نصف تمام خارجی‌هایی که در ایران زندگی می‌کردند آمریکایی بودند و ۸۵ درصد آنها در تهران اقامت داشتند. ایرانیان، ورود آمریکاییان را به ایران، با سیاست‌های جدید شاه در ارتباط می‌دانستند و علیه غیر ضرور بودن هزینه‌های نظامی صدایشان را بلند کردند. (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۱۲)

در اواسط دهه ۱۹۷۰ اختلاف بین احساس ایرانیان نسبت به شاه و تلقی رسمی ایالات متحده از شاه روشن بود. آمریکا به ایران بعنوان یک متحد اصلی می‌نگریست. معمولا توجه آمریکا به شاه و نوسازی ایران، بیش از توجه به رویدادهای سیاسی بود. تا زمانیکه شاه در سال ۱۹۷۷، آزادسازی فضای سیاسی را آغاز کرد، توجه آمریکا از واقعیات ایران بطور جدی منحرف نشده بود. از طرفی دیگر گروه روزافزونی از ایرانیان تصور می‌کردند که شاه آلت دستی است که با تاکید بر گسترش ابعاد ارتش و ایجاد فشار برای پیشرفت و توسعه، کشور را فدای نیازمندی‌های امنیتی غرب می‌کند. در سال ۱۹۷۷ بسیاری از دولتمردان ایران نمی‌دانستند که چرا آمریکا به برنامه مصیبت‌باری که ایران را به عمق آشفتگی‌های اقتصادی سرنگون می‌کند چشم فرو بسته است. اظهارنظرهای واشنگتن معطوف به موفقیت‌هایی بود که در زمینه مدرنیزه کردن کشور - بالا رفتن درآمد سرانه و تاسیس صنایع جدید - حاصل آمده بود و ناخشنودی ناشی از این تغییرات اقتصادی را از نظر دور میداشت. ایالات متحده برخلاف رابطه قبل، که میان توسعه و اصلاحات تعادلی برقرار کرده بود، تمایل به تعهدی همه‌جانبه نسبت به ایران پیدا کرد. (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۱۸)

آمریکا نمی‌دانست که در ایران چه اتفاقاتی می‌افتد، ایالات متحده، بیش از پیش در نظر ایرانیان بعنوان شریک اصلی نابسامانی برنامه‌های شاه و بدتر شدن اوضاع اقتصادی کشور شناخته می‌شد. هم حکومت و هم مخالفین هر دو با اشتیاق به سفارت چشم دوختند و سفارت از این نشانه‌های متضاد سردرگم بود. (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۱۹) بودند کسانی که عقیده داشتند این خطای کارتر در اعلام موافقت علنی با کوشش‌های مخالفین برای درخواست بهبود بخشیدن به حقوق بشر و حقوق مدنی از شاه بود که موجب برانگیختن حوادث سال ۱۹۷۸ در ایران شد. هرچند حقوق بشر اعلام شده از طرف اعضا دولت کارتر مخالفین را دلگرم کرد، نتیجه دیدار شاه از واشنگتن در ماه نوامبر و شش هفته بعد، سفر کارتر به ایران در شب و روز اول سال نو، رهبران مخالف را متقاعد کرد که می‌توانند از سوی ایالات متحده کمک مستقیم و مختصری را انتظار داشته باشند. (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۴۹)

برژینسکی به شاه اطلاع داد که ایالات متحده از کوشش های او برای اعاده نظم حمایت می کند. پس از مستقر شدن دولت نظامی، وزارت امور خارجه آمریکا حمایت ایالات متحده را تکرار کرد و اشاره نمود که ایالات متحده درک می کند که حکومت نظامی موقت است و شاه قصد دارد هرچه سریعتر که ممکن باشد، کشور را در جهت انتخابات آزاد و استقرار یک حاکمیت جدید غیرنظامی سوق دهد. این اظهارات بلادرنگ بدبینی مخالفین را افزایش داد، هر دو جناح افراطی راست (روحانیون و مجاهدین) و افراطی چپ (فداییان و حزب توده) متقاعد شدند که واشنگتن به تعهد خود در حفظ شاه باقی مانده است. (استمپل، ۱۳۷۷: ۱۹۵)

استمپل معتقد است یک توضیح غیرعمد از طرف پرزیدنت کارتر، بدون تردید در فروریختن مفهوم مشروعیت سلطنت کمک کرد. در یک مصاحبه مطبوعاتی که بامداد روز ۷ دسامبر با حضور روزنامه نگاران ممتاز برگزار شد از کارتر در مورد ابقای شاه سوال شد. کارتر پاسخ داد "نمیدانم امیدوارم چنین باشد. این بستگی به مردم ایران دارد..... ما شخصا ترجیح می دهیم که شاه نقشی عمده در دولت بعهدہ داشته باشد ولی این تصمیم را ملت ایران باید بگیرند". این حرف در ایران و در ایالات متحده بعنوان عقب نشینی کارتر از سیاست قبلی خود مبنی بر حمایت کامل از شاه تلقی گردید، اگرچه پرزیدنت کارتر بر پشتیبانی ایالات متحده از شاه در روز ۱۲ دسامبر تاکید کرد اما صدمه قبلا وارد آمده بود حتی مقامات دولتی ایران متقاعد شده بودند که ایالات متحده آماده میشد تا از حمایت شاه دست بردارد. (استمپل، ۱۳۷۷: ۲۱۴)

۴.۶ تغییر در اصول سیاست خارجی قدرت های غربی

حسین بشیریه بر این باور است که با تغییر سیاست خارجی غرب که مبنای امنیتی داشت و از هرگونه رژیم که با بلوک شرق مخالف بود، حمایت می کرد، برخی از رژیم های جهان سوم از هم فروپاشیدند. روند دموکراتیک شدن برخی نظام های سیاسی در جهان نه به دلیل حمایت از نیروهای دموکراتیک مخالف، بلکه به دلیل طرد رژیم های غیردموکراتیک بود. در مورد ایران نیز، وقتی که دولت آمریکا حمایت خود را از پشت رژیم شاه برداشت، این امر ناخواسته باعث دلگرمی مخالفان و در نهایت سقوط رژیم شاه شد. (بشیریه، ۲۰۰۶)

۵.۶ توطئه قدرت‌های غربی به‌ویژه آمریکا و انگلیس

محمدرضا پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد "در ماه سپتامبر ۱۹۷۸ (شهریور ۵۷) هنگامی که واقعا اوضاع رو به وخامت گذارده بود، سفرای انگلیس و آمریکا باهم به دیدار آمدند و پشتیبانی خود را به من وعده دادند" (پهلوی، ۱۳۷۹: ۳۶۲). اما در هفتم دسامبر، ایالات متحده رسماً اعلام نمود که تحت هیچ شرایطی در ایران مداخله نخواهد نمود. با وجود این، سفیران انگلیس و آمریکا در هر دیداری اعلام می‌کردند: "از شما حمایت خواهیم کرد". شاه با نقل قولی از دبیر اول سفارت آمریکا که گفته بود "بزودی در ایران رژیم تازه‌ای روی کار می‌آید" به این نتیجه می‌رسد که آنها در عمل خواهان سرنگونی او بودند اگرچه در حرف، چیزهای دیگری عنوان می‌کردند. ورود هایزر به ایران نیز در همین راستا تحلیل می‌شود.

رفت و آمدهای ژنرال هایزر همیشه از پیش برنامه‌ریزی می‌شد. اما این سفر او در هاله‌ای از ابهام کامل فرورفته بود. ورودش را خیلی مستور نگه داشته بودند. البته نظامیان آمریکایی با هواپیماهای خودشان سفر می‌کردند و خیلی طبیعی بود که بتوانند هنگام ورود به پایگاههای نظامی شان در ایران تشریفات اداری معمول را ندیده بگیرند (پهلوی، ۱۳۷۹: ۳۶۴).

محمدرضا پهلوی می‌نویسد: "با تحقیق از ژنرال هایم متوجه شدم چیزی بیشتر از من نمی‌دانستند. پس این ژنرال آمریکایی برای چه کاری به تهران آمده بود؟ چگونگی حضورش واقعا غیرعادی بود. شخصی که در حال اجرای وظایفی جدی است بی‌علت قایم باشک بازی نمی‌کند. بمحض اینکه خبر حضورش در تهران پراکنده شد مطبوعات شوروی و اکثراً خود را به این شکل نشان دادند: "ژنرال هایزر در تهران است تا کودتایی به راه بیندازد". این خبر به خودی خود نوعی هشدار از سوی کرملین بود. از پاریس، روزنامه هرالد تریبون وظیفه خود دانست که به سفارت خانه‌ها در تهران آرامش خاطر بدهد. نویسندگان این روزنامه فقط جمله "راه بیندازد" را در خبر مطبوعات شوروی با جمله "مانع شود" عوض کردند. پس رهبران آمریکا از امکان وقوع کودتایی در ایران نگران بودند، آیا واقعا چنین خطری وجود داشت؟ من که چنین فکر نمی‌کنم، افسران من با ادای سوگند وفاداری، به تاج و تخت و قانون اساسی پیوند خورده بودند. تا زمانی که احترام قانون اساسی محفوظ بود، آنان از جایشان تکان نمی‌خوردند. (پهلوی، ۱۳۷۹: ۳۵۶)

پهلوی معتقد است که بعید نیست که سازمان های مختلف اطلاعاتی آمریکاییان دلایل کافی داشته اند بر اینکه قانون اساسی ممکن است دستخوش تهدید واقع شود و به همین خاطر می خواستند ارتش ایران را خشتی کنند.

بدیهی است که ژنرال هایزر نیز به همین دلیل به تهران آمده بود و من در این سفرش فقط او را یک بار ملاقات کردم، هایزر به اتفاق سالیوان سفیر آمریکا، به حضور رسید ولی هیچ یک از آنها به مطلب دیگری غیر از روز و ساعت عزیمت من از ایران علاقه ای نشان ندادند. بی شک این اشتباه من بود که به آینده ای آنچنان دور چشم دوخته بودم و می کوشیدم سریع حرکت کنم. ولی آیا دخالت بعضی عوامل خارجی بدیهی نیست؟ و آیا به وضوح نمی توان دید که من خیلی آسان تر از آن که بعضی از مسائل را حل کردم در برابر نیروهایی قد برافراشتم؟ (پهلوی، ۱۳۷۹: ۱۳۰)

به گفته پهلوی

کمی پس از ترک ایران، قصد داشتم به ایالات متحده بروم، ولی هنگامی که در مراکش بودم از دوستان شخصی ام در ایالات متحده که با دولت تماس داشتند، و از منابعی که در دستگاه کارتر بودند، پیامهای عجیب و ناراحت کننده ای دریافت کردم. این پیام ها هرچند که غیردوستانه هم نمی نمودند، ولی خیلی هم احتیاط آمیز بودند. شاید زمان مناسبی برای ورود شما نباشد، شاید بعدا بتوانید بیایید؛ ولی شاید بهتر باشد صبر کنیم تا بینیم چطور می شود. یک ماه پس از عزیمت من از ایران، پیام ها لحن گرم تری به خود گرفت و حاکی از این بود که البته می توانم در صورت تمایل شدید به ایالات متحده آمریکا بروم ولی دیگر چندان تمایلی نداشتم، زیرا نمی توانم به کشوری بروم که مرا برانداخته بود. رفته رفته معتقد می شوم که ایالات متحده در این کار نقش عمده ای ایفا کرده بود. (پهلوی، ۱۳۷۹: ۲۷)

شاه نصریح می کند که

در آن ایام از انتقاد غرب امتناع می کردم و امروز هم با تردید چنین می کنم. ولی می بینم رفته رفته عدم قبول این نکته مشکل می شود که سیاست غرب در ایران، و البته در سراسر جهان، به نحو خطرناکی کوتاه بینانه، اغلب نامناسب و گاهی اوقات بکلی احمقانه بوده است. این نتیجه گیری ها براساس مشاهدات اخیرم صورت پذیرفته است. فقط یکی از آنها را شرح می دهم: وقتی که تلویزیون داشت جلسه شورای امنیت ملت متحد و گفتگو درباره ی بحران گروگانگیری در ایران را نشان می داد،

آنتونی پارسونز را بر صفحه ی تلویزیون دیدم که در آن موقع سفیر بریتانیا در سازمان ملل و یک سال پیش سفیر علیا حضرت (ملکه انگلیس) در تهران بود. آنچه می شنیدم برایم باورکردنی نبود! فقط مضمون اظهاراتش به یادمانده است: "بگذارید اینها ببینند" و انقلابشان را برای ما تشریح کنند. مقصودش اعضای شورای انقلاب بود... این همان پارسونزی بود که در پاییز ۱۹۷۸ (مهر ۵۷) هنگامی که در فکر انتخابات آزاد بودم به من گفت که اگر در این انتخابات بازنده شوم، گرچه تاج و تختم را از دست می دهم، ولی نامم در تاریخ بعنوان پادشاهی که به آرمان های دموکراتیکش وفادار مانده ثبت خواهد شد (پهلوی، ۱۳۷۹: ۴۳۰).

شاه نتیجه می گیرد که

اگر در پشت این سردرگمی و اقدامات ضد و نقیضی که دوستان و متحدانم انجام داده اند سیاستی بالنسبه هماهنگی وجود می داشت، همه اینها را راحت تر می شد از سر گذراند. تا ماهها معتقد بودم که یک چنین نقشه ای وجود داشته است. بارها و بارها، هم پیش از بازی تلویزیونی آقای پارسونز و هم کمی بعد از آن، درباره مساله نیت و خط مشی غرب فکر کردم بی آنکه به نتیجه منطقی و معقولی برسم و به رغم این شواهد، مشکل می توانم باور کنم که مصیبت ایران فقط نتیجه کوتاه بینی یا نبود خطی مشی و وجود تضادهای حل ناشده در درون دولت آمریکا بوده است (پهلوی، ۱۳۷۹: ۴۳۵).

۶.۶ سیاست های متغیر و ضعف آمریکا در تصمیم گیری

علی محسنی و مهری حاجی نسب بر این باورند که با آغاز تحولات انقلابی در ایران از دی ماه ۵۶ روابط خارجی ایران و آمریکا دچار تحول شد. در آغاز بحران، دولتمردان آمریکا از درک تحولات ایران عاجز بودند و نوعی تشنگی تصمیم گیری در میان سیاستمداران آمریکایی در خصوص نحوه مواجهه با تحولات انقلابی وجود داشت. زمانی که مقامات آمریکا دریافتند که اوضاع ایران بحرانی است، در راستای حفظ منافع خود در صدد حمایت از شاه برآمدند. اما زمانی که متوجه شدند اوضاع از کنترل شاه پهلوی خارج شده است با چرخش در مواضع خود، تلاش کردند تا به طور غیر مستقیم با رهبری انقلاب ایران ارتباط برقرار کرده و شرایط را برای حفظ منافع خود پس از تغییر رژیم فراهم کنند (محسنی و حاجی نسب، ۱۳۹۶: ۱۵۳).

از نظر علیرضا شجاعی زند، آمریکا در برابر انقلاب ایران از دو مشکل و ضعف اساسی در رنج بود و همین دو ضعف نیز باعث گردید که تا به آخر نتواند استراتژی قابل دفاع و مواضع درستی در قبال انقلاب اتخاذ نماید و در این راه نه تنها منافع و پایگاه خویش را در مهمترین نقطه استراتژیک جهان از دست بدهد، بلکه تصویر ناخوشایندی از ناتوانایی های خویش در ذهن دوستان و دشمنانش باقی گذارد.

نخستین ضعف و مشکل آمریکا ناتوانی دستگاه تصمیم گیری کارتر در مقابله با بحران ایران بود. کارتر تا آخرین روزهای منتهی به پیروزی انقلاب نیز نتوانست خود را از چنبره برداشته و تحلیل های نابهمسو و بعضا متعارض دستگاههای امنیتی و سیاست خارجی خویش برهاند و به یک خط مشی روشن دست یابد. مشکل و نارسایی دوم آمریکا، ضعف اطلاعات و در نتیجه فقدان تحلیل درست از روند حوادث در ایران بود. علی رغم پافشاری جناح های رقیب بر صحت تحلیل و برنامه هایشان درباره ایران، هیچ یک از آنان و دستگاههای وابسته شان، اطلاعات صحیح و قابل اعتمادی از ابعاد مساله در اختیار نداشتند. شجاعی زند معتقد است که عجز و ناتوانی در درک شرایط و نداشتن قدرت تحلیل و پیش بینی، تنها به دستگاههای رسمی دولت آمریکا محدود نمی شد؛ بلکه خبرنگاران، دانشگاهیان و انواع موسسات مطالعات سیاسی در آمریکا را که تا آخرین ماههای عمر رژیم شاه، هیچ پیش بینی و تحلیل درستی از روند وقایع نداشتند، در بر می گرفت (شجاعی زند، ۱۳۸۵).

۷.۶ حمایت آمریکا از رژیم شاه تا آخرین لحظه

از نظر چارلز کورزمن، یکی از نقطه ضعف هایی که به دولت شاه نسبت داده می شود، مربوط به فشارهای بین المللی است که از نظر عده ای، باعث محدود شدن آزادی عمل حکومت و جلوگیری از اعمال خشونت گردید که می توانست این جنبش اعتراضی را در هم بشکند. در حالیکه واکنش شاه به اعتراضات، ابتدا سرکوب تمام عیار بود و سپس ابزارهای مصالحه جویانه را نیز چاشنی این سرکوب کرد (کورزمن، ۲۰۰۴). در این زمینه آمریکاییها تا لحظه آخر از شاه حمایت کردند. آنها حتی در دی ماه ۵۷ هائیزر را به ایران فرستادند تا به فرماندهان ارتش ایران روحیه بدهد و به آنان کمک کند تا خودشان را برای یک کودتا آماده کنند به عقیده کورزمن دولت کارتر از به کار بردن زور در ایران حمایت می کرد. بعد از قتل عام شهریور، کارتر با شاه تماس گرفته و از او اعلام حمایت

کرده بود و وقتی شاه در ۱۵ آبان دولتی نظامی سرکار آورد مقامات آمریکایی حمایت کاملشان را به گوش شاه رساندند. مشاور امنیت ملی آمریکا چند روز قبل نیز به شاه تلفن کرده بود تا او را تشویق کند که محکم باشد. تجهیزات ضد شورش که چندین ماه بود به دلایل حقوق بشری معطل مانده بود، با کشتی به ایران روانه شد. حتی در روزهای آخر، کاخ سفید به سفیرش اکیداً دستور داد که از شاه حمایت کند و طرحهای مهربانانه تر را کنار بگذارد (کورزمن، ۱۳۹۷: ۲۶۵).

۷. نتیجه گیری

همانگونه که ملاحظه شد ادعاهای مختلف و گاهاً متناقضی در خصوص نقش فشارهای قدرتهای خارجی در سرنگونی رژیم پهلوی ارائه شده است. بررسی این ادعاها در پرتو دستگاه مفهومی تحقیق، ما را به این امر رهنمون می شود که می توان آنها را ذیل شش دسته طبقه بندی و از یکدیگر تفکیک نمود. این طبقه بندی شامل موارد زیر می باشد:

۱. عزم قدرت حامی برای تغییر رژیم
۲. عدم حمایت جدی و تغییر مواضع قدرت حامی
۳. شرایط بین المللی و تغییر در اصول سیاست خارجی قدرت حامی
۵. طراحی و توطئه قدرت حامی
۶. ضعف و ناتوانی قدرت حامی
۷. حمایت جدی قدرت حامی و عدم تغییر مواضع

در میان ادعاهای فوق، برخی از آنها جذابیت های خاص خود را برای محققان و علاقمندان انقلاب ایران داشته است. ادعاهایی که علیرغم تفاوت هایی که دارند، در این اصل توافق دارند که عامل اصلی و یا به زعم برخی از آنها، مقصر اصلی سرنگونی رژیم پهلوی، آمریکا به عنوان قدرت حامی شاه بوده است؛ که یا عامدانه و با توطئه از قبل برنامه ریزی شده بخاطر نارضایتی که از اقدامات شاه داشت و یا حداقل با تغییر مواضع، عزم خود را برای تغییر رژیم پهلوی جزم کرد و باعث سرنگونی آن شد. تحلیل های محمد سمیعی، فرامرز رفیع پور و حسین بشیریه و بسیاری دیگر را می توان ذیل این دسته قرار داد.

شخص محمدرضا شاه و همچنین تعدادی از رجال پهلوی نظیر اسدالله علم نیز بر این باورند که کشورهای غربی و در راس آنها آمریکا در خوش بینانه ترین حالت با اتخاذ

مواضع دوگانه موجب سرنگونی دولت او شدند. او تصریح می کند که «مشکل می توانم باور کنم که مصیبت ایران فقط نتیجه کوتاه بینی یا نبود خطی مشی و وجود تضادهای حل نشده در درون دولت آمریکا بوده است» (پهلوی، ۱۳۷۹: ۴۳۵). اما تحلیل اصلی شاه این است که ایالات متحده موجب سرنگونی او شده است. لذا هنگامی که پس از فرار شاه از ایران، آمریکاییها تمایل خود را برای ورود شاه به خاک آمریکا اعلام کردند، او با ناراحتی می گوید: «نمی توانم به کشوری بروم که مرا برانداخته بود. رفته رفته معتقد می شوم که ایالات متحده در این کار نقش عمده ای ایفا کرده بود» (پهلوی، ۱۳۷۹: ۴۲۷). محمدرضا پهلوی بر این عقیده بود که سرنگونی رژیمش نتیجه اقدام آگاهانه آمریکا بر ضد حکومت او بوده است. از نظر وی آمریکا عامدانه حمایت خود را از او دریغ کرده است و حتی انقلاب نتیجه توطئه آمریکا بر ضد حکومت پهلوی می باشد.

سایر تحلیلگران نیز به نقش موثر آمریکا در فروپاشی رژیم پهلوی اذعان دارند اما برخلاف شاه ایران، آن را برنامه ریزی شده و توطئه ای حساب شده از جانب آمریکا و یا سایر قدرتهای بزرگ تلقی نمی کنند. در این میان تنها چارلز کورزمن است که با داده ها و اطلاعات مختلف نشان می دهد که ایالات متحده تا لحظه آخر دست از حمایت رژیم شاه برنداشت و مواضع خود را تغییر نداد.

البته تصمیم گیرندگان اصلی در آمریکا از جمله شخص کارتر و برژینسکی که بر «حمایت کامل» از شاه تاکید داشته و او را ترغیب می کردند تا با قدرت کشور را اداره کرده و روی پشتیبانی آمریکا از هر جهت حساب کند (کارتر، ۱۳۶۱: ۱۴) و همچنین اسناد موجود نشان می دهد که آمریکا به هیچ عنوان حمایت خود را از شاه دریغ نکرد بلکه تا آخرین لحظات در پی راه حلی برای نجات شاه و همچنین تشویق وی برای مقابله با جریان مخالفین بود. از گفته های شاه چنین بر می آید که وی انتظار اقدامی سریع و موثر از سوی آمریکا داشت. اقدامی نظیر کودتای ۲۸ مرداد. اما آمریکا به دلیل تهدید شوروی درباره عدم دخالت در امور ایران و سیاست خارجی مبتنی و مدعی بر حقوق بشر نمی توانست مستقیماً دخالتی در امور ایران داشته باشد. شدت عمل آمریکا در قبال تحولات ایران، ممکن بود به دخالت نظامی مستقیم این کشور در ایران منجر شود که این امر به دو علت متنفی بود. یکی هشدار برژنف و احتمال مداخله شوروی که بعد خطرناک تری پیدا کرده و ممکن بود به رویارویی مستقیم ابرقدرت ها بیانجامد و دیگر اینکه هنوز خاطره ی جنگ بی حاصل ویتنام از اذهان آمریکاییان زدوده نشده بود و ترس شکستی دیگر، اجازه دخالت

نظامی دیگر را به آمریکاییان نمی داد. لذا آمریکا به دنبال طرح های دیگری برای مقابله با تحولات ایران بود که یکی از آنها مذاکره با مخالفین بود.

کارتر مرتباً به شاه تاکید می ورزید که مورد حمایت آمریکاست و اقداماتی را که برای بقای رژیمش در نظر دارد را اجرا کند. اما شاه خواهان مداخله مشخص و واضح از سوی ایالات متحده بود. کاری که آمریکا در آن شرایط امکان اجرای آن را نداشت و همین باعث شده بود که شاه به این نتیجه برسد که دیگر مورد حمایت آمریکا نیست.

کارتر بارها حمایت خود را از شاه در شرایط مختلف اعلام کرده بود. او علاقه شخصی نیز به شاه داشت و همیشه از رابطه صمیمانه خود با شاه سخن گفته بود. یک ماه بعد از سفر شاه و فرح به امریکا کارتر و همسرش در یک اقدامی نه چندان معمول، به ایران آمدند و کارتر گفت از ما پرسیده می شود چرا به این زودی به ایران می روید؛ من از همسرم پرسیدم تعطیلات کجا برویم گفت ایران. کارتر حتی پس از سرکوب خونین ۱۷ شهریور بلافاصله از کمپ دیوید با شاه تماس گرفت و به طور واضحی از هرگونه اقدام شاه علیه مخالفین اعلام حمایت کرده و برای شاه آرزوی موفقیت نمود. او حتی رژیم شاه را از قانون منع فروش تسلیحات مستثنی نمود و سلاحهایی که برای سرکوب شورشهای شهری کارآمد بودند را در اختیار رژیم گذاشت. در خصوص کنفرانس گوادلوپ نیز که اساساً موضوعات اصلی آن غیر از ایران بود و بارها برگزاری آن به تعویق افتاده بود، اسناد موجود نشان نمی دهند که تصمیم مهمی در خصوص شاه گرفته شد. مذاکره آمریکا با مخالفین شاه بویژه جریان مذهبی که شاه و برخی از محققان از آن به عنوان یکی از شواهد مهم دیدگاه خود در خصوص تصمیم آمریکا برای تغییر رژیم نام می برند، نیز با اسنادی که اخیراً ویکی لیکس منتشر کرده، با اطلاع شاه و حتی با اصرار او صورت گرفته بود. طعنه او به سولیوان که «از دوستان ملایتان چه خبر؟» به نظر می رسد با اسناد موجود چندان جایگاهی نداشته است. چرا که در سند ویکی لیکس مربوط به ۱۱ ژانویه ۱۹۷۹ به نقل از سولیوان آمده است

در ملاقاتی که من و ژنرال هایزر با شاه در ۱۱ ژانویه داشتیم، او از ما پرسید، ملاقات ما با [آیت الله] خمینی در پاریس چگونه بوده است. وقتی ما به او پاسخ دادیم که ملاقات بهم خورده است، او خیلی پریشان شد. او گفت شما می خواهید که این دولت شکست بخورد؟ چرا کاری انجام نداده اید؟ او مرتب تکرار می کرد که تا وقتی [آیت الله] خمینی از مردم نخواهد که به اعتصابات پایان ببخشند، بختیار هم شانسی نخواهد داشت.

همچنین گزارش های وزارت خارجه آمریکا، شورای روابط خارجی کنگره و سنا نشان نمی دهند که چرخش و حتی تغییر قابل توجهی در سیاست خارجی آمریکا نسبت به شاه در دوران کارتر ایجاد شده باشد. لحن این گزارشها در خصوص رعایت حقوق بشر در بسیاری موارد همراه با احتیاط و حتی بعضاً بسیار خوشبینانه است. و حتی شخص کارتر بارها از پیشرفتهای ایران در زمینه حقوق بشر علیرغم پاره ای مشکلات، اعلام رضایت کرده و سرعت آنها را بیش از حد تصور دانسته و حتی رعایت نشدن برخی از آنها در خود آمریکا را گوشزد کرده است. از این رو ادعاهای افرادی چون استمیل در خصوص تغییر اصول و سیاست خارجی آمریکا نیز با واقعیتها چندان همخوانی ندارد.

البته این بدان معنی نیست که آمریکا هیچ نقشی در سرنگونی رژیم شاه نداشت. مرور سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری کارتر و روابط خارجی ایران- آمریکا در دوران ریاست جمهوری وی، گویای آن است که سیاست خارجی آمریکا تحت تاثیر وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی این کشور بود و بین این دو بازیگر اصلی در خصوص نحوه ارتباط با حکومت محمدرضا شاه پهلوی و واکنش به تحولات انقلابی تنازع شدیدی وجود داشت که از آن به اختلاف ونس (وزیر امور خارجه) و برژینسکی (رئیس شورای امنیت ملی) یاد می شود. این اختلاف باعث گردید که دستگاه سیاست خارجی کارتر و شخص وی دچار نوعی عدم درک از ثبات حکومت محمدرضا پهلوی و تحولات انقلابی گردد و این امر تا حدودی مانع از تصمیم به موقع و قاطعی از سوی آمریکا، که شاه انتظار آن را داشت، شد. تصمیمی که البته مشخص نیست اگر اتخاذ هم می شد می توانست جریان توفنده انقلاب را متوقف کند. مجموعه ای از عوامل از جمله سیاست حقوق بشر کارتر، ضعف اطلاعاتی آمریکا و فقدان اطلاعات کامل از روند مخالفت ها، درگیر شدن آمریکا در جریان مذاکرات سالت ۲ با شوروی و صلح اعراب و اسرائیل (کمپ دیوید) و اختلاف نظرها در بین دولتمردان آمریکا باعث شد که آمریکا دیر هنگام از جزئیات بحران در ایران اطلاع یابد و زمانی که اطلاع یافت در پی اقدام با کمک و اطلاع شاه برآمد. شاه نیز که از وسعت نارضایتی ها و ائتلاف گسترده مردم آگاه شده بود این حجم بزرگ از مخالفت ها را نمی توانست بپذیرد و آن را یک توطئه خارجی بر علیه خود می پنداشت. شواهد نشان می دهند کارتر هرگز نمی خواسته است با طرح موضوعاتی چون حقوق بشر باعث سرنگونی شاه شود بلکه سرنگونی شاه شاید پیامد ناخواسته کنش او بوده است.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران، نشر نی، چاپ یازدهم.
- استمپل، جان.دی (۱۳۷۷). درون انقلاب ایران، ترجمه دکتر منوچهر شجاعی، موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران
- برژینسکی، ژ. (۱۳۶۲). سقوط شاه جان گروگان ها و منافع ملی، ترجمه منوچهر یزدانیار، تهران، انتشارات کاوش
- بیل، جیمز (۱۳۷۱). عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، تهران، نشر کوب.ه
- پناهی، محمدحسین (۱۳۹۳). نظریه های انقلاب: وقوع، فرآیندها و پیامدها، تهران، انتشارات سمت، چاپ پنجم
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۹). پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، انتشارات زریاب.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۷۷). توسعه و تضاد، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم
- رویین، باری (۱۳۶۳). جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، انتشارات آشتیانی
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰). شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم
- ژیسکارستن، والر (۱۳۶۸). قدرت و زندگی، ترجمه محمود طلوعی، تهران، انتشارات پیک ترجمه و نشر
- سمیعی، محمد (۱۳۹۶). نبرد قدرتها در ایران، تهران، نشر نی.
- سولیوان ویلیام و آنتونی پارسونز (۱۳۷۵). خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، تهران، نشر علم، چاپ سوم.
- سولیوان، ویلیام (۱۳۶۳). ماموریت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران، انتشارات هفته
- سیک، گری (۱۳۸۴). همه چیز فرو می ریزد، ترجمه بختیاری زاده، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- شجاعی زند، علیرضا (۱۳۸۵). برهه انقلابی در ایران، تهران، چاپ و نشر عروج، چاپ دوم.
- عظیمی دولت آبادی، امیر (۱۳۹۴)، دلالت های نظری وقایع انقلابی در کشورهای عربی برای تئوری پردازی انقلابها (با تاکید بر تئوری نسل چهارم و انقلاب اسلامی ایران)، فصلنامه پژوهش های انقلاب اسلامی، شماره ۱۳.
- عظیمی دولت آبادی، امیر (۱۳۹۶). انقلابهای عربی، تهران، انتشارات پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی،
- فوران، جان (۱۳۸۲). نظریه پردازی انقلابها، فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی.
- فوران، جان (۱۳۹۴). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، پانزدهم.

- کارتر، جیمی (۱۳۶۱). ۴۴۴ روز، احمد باقری، سازمان انتشارات هفته، چاپ اول.
- کورزمن، چارلز (۱۳۹۷). انقلاب تصورناپذیر در ایران، محمد ملاعباسی، تهران، ترجمان.
- کولائی، الهه (۱۳۷۹). اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- گازیوروسکی. مارک. ج (۱۳۷۳). سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم.
- گلدستون، جک و جان فوران (۱۳۹۳). گونه شناسی نظریه های انقلاب، خرم بقایی و هومن نیری، تهران، رخداده نو.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵). مطالعاتی نظری تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر.
- گلدستون، جک (۱۳۹۶). مقدمه ای بسیار کوتاه بر انقلاب‌ها، عباس حاتمی، تهران، انتشارات کویر.
- لدین، مایکل و ویلیام لوییس (۱۳۶۲). کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- محسنی، علی و مه‌ری حاجی نسب (۱۳۹۶). نقش عوامل خارجی در وقوع انقلاب اسلامی ایران، تهران، نشر گیوا.
- معمار، رحمت الله (۱۳۹۳). فرصت‌های نهادی یا فرصت‌تصوری؟ معرفی و بررسی انتقادی رهیافت تبیینی کورزمن به انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، ۱(۴).
- معمار، رحمت الله، طرح الگویی عام برای تبیین قدرت محور از انقلاب‌ها، دانشنامه علوم اجتماعی، ۱۳۸۸، شماره ۲
- میلانی. عباس (۱۳۹۲). نگاهی به شاه، نشر پرشین سیرکل، تورنتو کانادا.
- هایزر (۱۳۶۵). ماموریت مخفی هایزر در تهران، ترجمه سید محمدحسین عادل، تهران، انتشارات موسسه خدمات فرهنگی رسا.

Goldfrank, Walter (1979). Theories of Revolution and Revolution without Theory: The case of Mexico, *Theory and Society*, volume 7, pp. 135-65

Kurzman, Charles (2004). *The Unthinkable Revolution in Iran*, Harvard University Press.